

Vol.2, No.2, Series.4
Autumn & Winter 2026
43-64

Functions of Practical Theology in Unavoidable Conflicts

Doi: 10.22034/pt.2026.587606.1109



دوره دوم/ شماره ۲
پاییز و زمستان ۱۴۰۴

■ **Reza Ansari Bardeh**

Ph.D Political Science, Imam Sadiq University, Tehran, Iran.

Email: ansarireza313@gmail.com

ORCID ID: <https://orcid.org/0009-0003-0271-7558>

Abstract

Political and international conflicts in the contemporary world are not shaped solely by material interests or geopolitical competition; they are also influenced by identities, moral perceptions, and competing narratives through which actors interpret one another. In situations where conflict becomes unavoidable and cannot be resolved in the short term, the central challenge is not merely ending the conflict but managing it in a way that restrains violence

and preserves ethical boundaries. This article examines how practical theology can contribute to the ethical containment and reduction of unavoidable conflicts. Using a descriptive-analytical method and documentary sources, the study employs constructivism as its theoretical framework to explore the relationship between theological teachings and the levels of conflict reduction. The article analyzes four levels of conflict reduction-prevention, management, resolution, and transformation-and evaluates their relevance under conditions of unavoidable conflict. The findings suggest that when conflict persists and cooperation is limited, conflict management becomes the primary priority, aimed at preventing disproportionate violence, safeguarding human dignity, and maintaining minimal channels of dialogue. The study argues that practical theology functions not only as a moral discourse but also as a strategic framework for reshaping meanings, identities, and narratives of conflict in ways that prevent the absolutization of enmity and keep open the possibility of future transformation.

Keywords: Practical Theology, Unavoidable Conflict, Constructivism, Conflict Management, Human Dignity.



دوره دوم / شماره ۲
پاییز و زمستان ۱۴۰۴

دوفصلنامه الهیات عملی

دوره ۲ / شماره ۲ / شماره پیاپی ۴

پاییز و زمستان ۱۴۰۴

۶۴ - ۴۳

کارکردهای الهیات عملی در منازعات اجتناب‌ناپذیر

Doi: 10.22034/pt.2026.587606.1109

■ رضا انصاری بارده

دکتری علوم سیاسی دانشگاه امام صادق (ع)، تهران، ایران.

رایانامه:

ansarireza313@gmail.com

تاریخ پذیرش: 1405-04-16

تاریخ دریافت: 1405-03-29

نوع مقاله: پژوهشی

چکیده

منازعات سیاسی و بین‌المللی در جهان معاصر صرفاً برآمده از تعارض منافع مادی یا رقابت‌های ژئوپلیتیک نیستند، بلکه در بسیاری از موارد با هویت‌ها، روایت‌ها، ارزش‌ها و تلقی‌های اخلاقی بازیگران پیوند دارند. از این رو، در وضعیتی که منازعه، به‌ویژه از سوی یکی از طرف‌ها، استمرار می‌یابد و امکان حل کامل آن در کوتاه‌مدت فراهم نیست، پرسش از چگونگی مهار اخلاقی و عقلانی آن اهمیت می‌یابد. مسئله اصلی این مقاله آن است که الهیات عملی چگونه می‌تواند در شرایط اجتناب‌ناپذیری منازعات سیاسی و بین‌المللی، به کاهش آسیب‌ها، مهار خشونت و حفظ امکان گفت‌وگو کمک کند. پژوهش



دوره دوم / شماره ۲
پاییز و زمستان ۱۴۰۴

حاضر با رویکرد توصیفی - تحلیلی و روش گردآوری داده‌های اسنادی - کتابخانه‌ای انجام شده و با بهره‌گیری از چهارچوب نظری سازه‌انگاری، نسبت میان آموزه‌های الهیاتی و سطوح کاهش منازعه را بررسی می‌کند. در فرایند پاسخ به پرسش تحقیق، ابتدا مفاهیم منازعه، خشونت، الهیات عملی و چهار سطح کاهش منازعه یعنی پیشگیری، مدیریت، حل و تبدیل تبیین شده و سپس مبانی اخلاقی الهیات عملی، از جمله کرامت انسانی، عدالت، نفی ظلم، وفای به عهد و قیود اخلاقی کنش در منازعه تحلیل شده‌اند. یافته مقاله نشان می‌دهد که در وضعیت‌های اجتناب‌ناپذیر، ترتیب متعارف سطوح کاهش منازعه دگرگون می‌شود و مدیریت منازعه در اولویت نخست قرار می‌گیرد. نوآوری مقاله در آن است که الهیات عملی را نه صرفاً به مثابه توصیه‌ای اخلاقی، بلکه به عنوان الگویی راهبردی برای بازتنظیم معناها، هویت‌ها و روایت‌های منازعه و جلوگیری از تثبیت دشمنی مطلق معرفی می‌کند.

کلیدواژه‌ها: الهیات عملی، منازعه اجتناب‌ناپذیر، سازه‌انگاری، مدیریت منازعه، کرامت انسانی.



دوره دوم/ شماره ۲
پاییز و زمستان ۱۴۰۴



مقدمه

منازعات سیاسی و بین‌المللی در جهان معاصر صرفاً پدیده‌هایی امنیتی یا ژئوپلیتیک نیستند، بلکه دارای ابعاد اخلاقی، هویتی، تاریخی و تمدنی نیز هستند. در جهان مدرن سوژه دستاوردخواه درگیر نزاع با خویش‌شن شده است (چول‌هان، ۱۴۰۲، ص. ۲۹) و برخلاف خوشبینی دیدگاه ایدئالیستی به نظام بین‌الملل، تجربه زیسته در قرن بیستم و حتی قرن بیست‌ویکم نشان داد که منازعه همچنان در زیست انسان امروز باقی است. نکته درخور تأمل در منازعات بین‌المللی این است که عمده این منازعات از طرف قدرتهای بزرگ بر دیگر کشورها تحمیل شده‌اند. در چنین اوضاعی، اراده متقابلی برای عبور از منازعه وجود نداشته یا تصور طرفین از حل منازعه با یکدیگر متفاوت بوده است؛ یعنی یکی از طرفهای منازعه خواهان کاهش و عبور از منازعه نیست. لذا در بسیاری موارد، مسئله فقط این نیست که چگونه منازعه را «حل» کنیم، بلکه مسئله این است که اگر منازعه اجتناب‌ناپذیر باشد و طرف مقابل خواهان تداوم خصومت باشد چه باید کرد و در چنین وضعی، نقش الهیات عملی

به‌عنوان رویکردی الهیاتی که به دنبال کمک به زندگی بهتر انسان معاصر است چیست؟ اهمیت پژوهش در آن است که عمده پژوهشهای انجام شده در موضوع حل منازعه، یا سیاسی - راهبردی و حقوقی‌اند یا بر مذاکره و حل منازعه تمرکز دارند، اما کمتر از منظر الهیات عملی در وضعیت ناگزیر بودن نزاع مسئله را بررسی کرده‌اند. لذا بررسی مسئله حل منازعه با رویکرد الهیاتی خلأ موجود در پژوهشهای حوزه حل منازعه است. این پژوهش با تمرکز بر این رویکرد، مسیر جدیدی برای بررسی مباحث حل منازعه ارائه میدهد. نوآوری مقاله نه در کشف مفهومی کاملاً جدید، بلکه در عملیاتی‌سازی ظرفیت‌های الهیات عملی برای «مهار اخلاقی و معنایی منازعه» و ارائه یک چهارچوب تحلیل/مداخله درخور استفاده برای موقعیت‌های اجتناب‌ناپذیر است. پرسش اصلی پژوهش عبارت است از: «الهیات عملی چگونه می‌تواند در شرایط اجتناب‌ناپذیر منازعات سیاسی و بین‌المللی در راستای مهار منازعه ایفای نقش کند؟» همچنین، پژوهش به این سوالات فرعی می‌پردازد که سطوح کاهش منازعه چیست؟ دیدگاه الهیات عملی درباره کاهش منازعه چیست؟

روش‌شناسی این پژوهش از نظر هدف، بنیادی-کاربردی و از نظر روش، کیفی با رویکرد توصیفی-تحلیلی است و با استفاده از روش گردآوری داده‌های اسنادی-کتابخانه‌ای انجام شده است؛ بدین معنا که با بهره‌گیری از منابع مکتوب، متون دینی و ادبیات نظری مرتبط، مفاهیم و چهارچوب‌های الهیات عملی و ادبیات منازعه وصف و سپس به‌صورت تحلیلی برای تبیین کارکردهای آن در شرایط منازعات اجتناب‌ناپذیر بررسی شده‌اند. جامعه متون مورد بررسی شامل سه دسته اصلی است: نخست، منابع الهیاتی و اخلاق اسلامی متمرکز بر قرآن کریم؛ دوم، آثار نظری حوزه الهیات عملی؛ و سوم، ادبیات نظری مطالعات منازعه با تمرکز بر نظریه سازه‌انگاری. معیار ورود منابع به فرایند تحلیل، ارتباط مستقیم آن‌ها با متغیرهای پژوهش و اعتبار علمی ناشر یا نویسنده بوده است. تحلیل داده‌ها در سه گام متوالی انجام گردیده است: اول، استخراج مفاهیم هنجاری و قواعد رفتاری از متون دینی؛ دوم، کدگذاری کارکردهای این مفاهیم براساس سطوح چهارگانه کاهش منازعه؛ و سوم، بازسازی مفهومی و ترکیب این گزاره‌ها در قالب یک چهارچوب عملیاتی با بهره‌گیری از رویکرد سازه‌انگاری برای روایی بخشی به یافته‌ها.

چهارچوب نظری و مفهومی

چهارچوب نظری پژوهش، «سازه‌انگاری»^۱ است. در این نظریه، منازعه صرفاً برآمده از متغیرهای مادی نیست و متغیرهای فرهنگی نیز بر شکلگیری منازعه اثر گذارند. سازه‌انگاری



چهارچوبی تحلیلی است که در مباحث فرانظری در میانه اثبات‌گرایان و ساختارگرایان و در مباحث محتوایی در میانه واقعگرایی و لیبرالیسم قرار دارد (مشیرزاده، ۱۳۹۹، ص. ۳۲۳). از منظر سازه‌انگاری جهان مادی بر کنش انسانی اثرگذار است و کنش انسانی با تفسیر معرفت‌شناختی خود، جهان مادی را شکل می‌دهد و بر آن اثر می‌گذارد (Adler, 1997, p. 323). سازه‌انگاران ساختار نظم جهانی را آنارشیک، یعنی فاقد قدرت مرکزی می‌دانند. آنان بر این باورند که آنارشی فاقد هر نوع منطق درونی و برآمده از رویه‌هاست (Wendt, 1998, p. 249). از مؤلفه‌های دیگر سازه‌انگاری توجه آنان به هویت است. الکساندر ونت هویت را خصوصیتی در کنشگران نیت‌مند می‌داند که تمایلات انگیزشی و رفتاری را شکل می‌دهد (ونت، ۱۳۸۴، ص. ۳۲۶). این نظریه با موضوع مقاله سازگاری جدی دارد، زیرا الهیات عملی نیز منازعه را صرفاً از زاویه امنیتی یا سیاسی نمی‌بیند، بلکه آن را عرصه‌ای برای سنجش عدالت، کرامت انسانی، وفای به عهد، نفی ظلم و مسئولیت اخلاقی می‌داند. بدین ترتیب، سازه‌انگاری می‌تواند چهارچوبی نظری فراهم کند که در آن کارکردهای چهارگانه الهیات عملی، یعنی مدیریت، حل، تبدیل و پیشگیری از منازعه، به صورت منسجم تبیین شوند.

۱. منازعه سیاسی - بین‌المللی و تمایز آن از خشونت

منازعه عبارت است از: مبارزه و کشمکش برای ارزشها، مطالبه منزلت، قدرت و منابع که در آن هریک از طرفین به دنبال خنثی‌کردن، آسیب‌زدن یا نابودکردن بازیگر رقیب است (Coser, 1956, p. 3). اسمیت نیز منازعه را وضعیتی میدانند که در آن، شرایط و اهداف به‌طور ذاتی برای بازیگران ناسازگار باشد (Smith, 1966, p. 1966). اما منازعه سیاسی - بین‌المللی آن دسته از منازعات هستند که از روشهای حقوقی نتوان برای آنها به راه حل رسید (صباغیان، ۱۳۷۶، ص. ۲۳) و به وضعیتی گفته می‌شود که در آن دو یا چند بازیگر سیاسی، دولتی، فرادولتی یا غیردولتی، به دلیل تعارض و ناسازگاری واقعی یا ظاهری اهداف و ارزشها با بازیگر دیگر تعارض و تضاد آگاهانه دارند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۲، ص. ۷۷). خشونت، درمقابل، یکی از صورت‌های ممکن بروز منازعه است، نه عین آن. ممکن است منازعه‌ای شدید وجود داشته باشد، اما هنوز به خشونت مستقیم منجر نشده باشد؛ همان‌گونه که ممکن است خشونت، نتیجه شکست سازوکارهای مدیریت، حل یا تبدیل منازعه باشد. از این رو، تمایز میان منازعه و خشونت در این پژوهش اهمیت اساسی دارد، زیرا الهیات عملی نه الزاماً در پی حذف همه اختلاف‌ها، بلکه در پی جلوگیری از تبدیل اختلاف به ظلم، تعدی و خشونت نامتناسب است. بر این اساس، منازعه می‌تواند امری اجتناب‌ناپذیر در حیات سیاسی باشد، اما خشونت ظالمانه و بی‌ضابطه امری اخلاقاً نقدپذیر و مهارشدنی است. مفهوم «منازعه اجتناب‌ناپذیر» در این پژوهش به وضعیتی از تعارض پایدار میان دو یا چند



بازیگر اطلاق می‌شود که در آن: اولاً، به دلیل صلب‌بودن ساختارهای سیاسی یا عدم تمایل یکی از طرفین، امکان پایان‌بخشیدن به تعارض در کوتاه‌مدت و میان‌مدت وجود ندارد؛ ثانیاً، هزینه‌های تسلیم یا عقب‌نشینی برای یکی از طرفین فراتر از آستانه بقای هویتی یا فیزیکی اوست؛ و ثالثاً، هیچ نهاد بالادستی مؤثری برای تحمیل حل‌وفصل عادلانه وجود ندارد. در چنین اوضاعی، هدف واقع‌بینانه کنشگران از «حل فوری منازعه» به مهار، مهار خشونت ساختاری و حفظ امکان تحول در آینده تغییر می‌یابد.

۲. چهار سطح کاهش منازعه

حل منازعه فرایندی است که براساس سطح و نوع منازعه، مسیرهایی برای عبور از منازعه وجود دارد. این سطوح دربرگیرنده همه ابزارهای غیرخشونت‌آمیز برای رفع منازعات بین‌المللی است (جوادی ارجمند و متین جاوید، ۱۳۸۷، ص. ۲۰). این مسیرها عبارت‌اند از:

- پیشگیری از منازعه^۲، که «آینده‌نگرانه» است. هدف پیشگیری منازعه این است که پیش از اینکه اصلاً منازعه‌ای به وقوع بپیوندد، علائم اولیه و بسترهای شکل‌گیری منازعه شناسایی و از وقوع منازعه جلوگیری شود. این سطح از کاهش منازعه در شرایطی محقق می‌شود که طرفین ضمن شناسایی یکدیگر، سعی در مدیریت آینده داشته باشند و بخواهند از رخ‌دادن هر منازعه احتمالی در آینده از طریق ایجاد سازوکارهایی جلوگیری کنند. پیشگیری از منازعه از طریق ایجاد فرایندهای هشدار، شفاف‌سازی فرایندها، و بهبود کانال‌های ارتباطی برای اینکه هیچگاه اختلاف‌نظری تبدیل به منازعه نشود انجام می‌پذیرد.

- مدیریت منازعه^۳، که سطح «نگهداری» بحران و فریزکردن آن است. نظریه‌پردازان مدیریت منازعه بر این باورند که بسیاری از منازعات را نمیتوان به‌طور کامل و برای همیشه حل‌وفصل کرد، زیرا آن‌ها محصول اختلاف ارزش‌ها و منافع‌اند و همواره بازتولید می‌شوند و دائم وجود دارند (مجتهدزاده و ربیعی، ۱۳۸۸، ص. ۵). لذا در این مرحله، هدف این نیست که منازعه را لزوماً از بین ببریم، بلکه هدف این است که از تشدید آن جلوگیری کنیم و هزینه‌های آن را کاهش دهیم. تکنیک این سطح کنترل اوضاع است، برای اینکه وضعیت از آنچه هست بدتر نشود. شبیه به قرنطینه‌کردن یا کنترل آتش‌سوزی برای اینکه گسترش پیدا نکند. عموماً این سطح اولین میزان از سطوح حل منازعه است و در برخی موارد، تنها امکان برای کاهش منازعه مدیریت سطح منازعه است.

- حل منازعه^۴، طرفها زمانی به سمت حل منازعه می‌روند که به ریشه‌های آن منازعه پرداخته شود. هدف از حل منازعه یافتن راهکارهای بلندمدت برای رفع دلایل اصلی ایجاد



منازعه بدون استفاده از زور است (واعظی، ۱۳۸۴، ص. ۳). در اینجا به این سؤال پاسخ داده می‌شود که چرا این اختلاف ایجاد شد؟ و چگونه می‌توان آن را برای همیشه تمام کرد. این سطح از کاهش منازعه با استفاده از ابزارهایی همچون مذاکره، تحلیل منافع (به جای مواضع) و یافتن راه‌حل‌های «برد - برد» انجام می‌شود و هدف آن ایجاد فرایندهایی است که برای گروه‌های درگیر پذیرفتنی و در حل منازعه مؤثر باشد (Azar & Burton, 1986, p. 1).

- تبدیل منازعه^۵، که سطح «تغییر ساختاری» است. این سطح فراتر از پایان‌دادن به منازعه، به دنبال تغییر روابط و ساختارهایی است که باعث شده‌اند منازعه در وهله اول ایجاد شود. تبدیل منازعه به این معناست که منازعه محصول ناعادلانه بودن یک ساختار است. پس باید خود ساختار، مثلاً روابط طرفین، قوانین، یا ایدئولوژی حاکم بر یک یا هر دو طرف را متحول کرد. تبدیل منازعه تنها زمانی اتفاق می‌افتد که یک یا هر دو طرف‌های منازعه تغییر ساختاری و مبنایی داشته باشند. به عبارت دیگر، زمانی که دلیل و علت منازعه از بین برود، آن منازعه تبدیل خواهد شد. بازسازی روابط سیاسی، تغییر فرهنگ سیاسی، و ایجاد تعاملات جدید و سازنده از جمله روشهایی است که در این سطح در نظر گرفته می‌شود. این روشها عمدتاً مبنایی، پرهزینه و دیربازده هستند و تحقق آنها نیازمند تغییراتی کلان و زمانبر خواهد بود (Ryan, 2009, p. 305).



دوره دوم/ شماره ۲
پاییز و زمستان ۱۴۰۴

جدول ۱- چهار سطح کاهش منازعه

ویژگی	سطح کاهش منازعه
از بین بردن علت‌های احتمالی	پیشگیری
کنترل وضعیت موجود	مدیریت
رفع مشکل فعلی	حل
تغییر زمینه و ساختار	تبدیل

۳. الهیات عملی^۶

عصر حاضر عصر سکولار است، اما نه به دلیل اینکه میزان مشارکت دینی کاهش یافته است، بلکه به این سبب که نوع تجلیهای دین تغییر کرده است (اسمیت، ۱۴۰۱، ص. ۳۲). یکی از این تجلیات الهیات عملی است. الهیات عملی در مقابل الهیات نظری تعریف می‌شود. الهیات نظری یا همان فلسفه اولی در فلسفه اسلامی به مباحث مربوط به شناخت خدا و صفات و افعال الهی می‌پردازد (انواری، ۱۳۹۹). الهیات نظری بیشتر به بحثها و گفتگوهای

درباره آموزه‌های مرتبط با امر الهی و قدسی و دینی می‌پردازد. درمقابل، الهیات عملی به دنبال واردکردن آموزه‌های الهیات نظری در زندگی اجتماعی انسانهاست. کارکرد الهیات عملی عینی‌ساختن باورهای دینی در زندگی روزمره انسانها و جامعه انسانی است (Miller-Mclemore, 2012, p. 14). به عنوان مثال، «عدل» آموزه‌ای از الهیات نظری است. الهیات عملی به دنبال آن است تا این آموزه در زندگی این جهانی انسانها و در مناسبات افراد با یکدیگر به عرصه ظهور برسد؛ یعنی زندگی دنیایی انسانها نیز متأثر از عدل باشد و در زندگی شخصی، اجتماعی و حتی جهانی انسانها تأثیر بگذارد. در این صورت، بحث نظری عدل وارد بعد سیاسی و اجتماعی زندگی افراد شده است و نوع کنش آن‌ها را شکل داده یا بر آن اثرگذار بوده است. در این پژوهش، الهیات عملی عبارت است از: «به‌صحنه‌آوردن و تحقق آموزه‌های الهیات نظری در جهت رفع معضلات و مشکلات افراد و جوامع دینی و غیردینی» (انصاری بارده، ۱۴۰۳، ص. ۸۹). براین اساس میتوان گفت الهیات عملی دانشی است که آموزه‌های الهیاتی مانند عدالت، کرامت، وفای به عهد و نفی ظلم را به معیارهای عملی برای تنظیم کنش اخلاقی در منازعات سیاسی و بین‌المللی تبدیل می‌کند.

در طول تاریخ، منازعه همواره بخشی از زندگی انسانها بوده است. قرآن کریم نیز هدف از فرستادن انبیا را حل منازعه بین مردم و اقامه قسط دانسته است: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید، ۲۵، ۱۴۴۵ق.). هر زمان که منازعه‌های بین انسانها رخ می‌دهد، نیازمند مبنایی برای حل و مدیریت است. مبنای مشترکی که دو طرف منازعه آن را بپذیرند و حول آن اتفاق داشته باشند. نسبت میان «الهیات عملی» و «اخلاق منازعه»، نسبتی کاربردی، مکمل و درهم‌تنیده است. الهیات عملی در واقع بستری است که اصول انتزاعی اخلاق منازعه را به میدان عمل و زیست مؤمنانه می‌آورد. قرآن کریم نیز میان دشمنی عقیدتی و دشمنی عملی تمایز قائل می‌شود (اخویان و نکونام، ۱۴۰۵، ص. ۲۲) و این امکان را به مسلمانان می‌دهد تا منازعات را سطح‌بندی و مدیریت کنند.

تفکیک مرز مفهومی میان «الهیات عملی» و «اخلاق کاربردی» در این پژوهش نقشی کلیدی دارد. اخلاق کاربردی عمدتاً به تبیین بایدها و نبایدهای رفتاری و ارائه اصول هنجاری انتزاعی (مانند لزوم حفظ کرامت یا وفای به عهد) می‌پردازد. درمقابل، الهیات عملی متمرکز بر چگونگی تحقق زیست الهیاتی در دل واقعیت‌های انضمامی و نهادی جامعه است. الهیات عملی نه صرفاً یک توصیه اخلاقی، بلکه دانشی ناظر به کنش است که از طریق میانجی‌های عملی نظیر بازسازی روایت‌های جمعی، آیین‌ها و مناسک دینی، نهادهای مدنی و مذهبی، مدیریت رنج‌های اجتماعی، و میانجیگری‌های برخاسته از ایمان، به مداخله در بحران‌ها می‌پردازد. بنابراین، در این مقاله عدالت و کرامت انسانی نه به‌عنوان اصولی صرفاً نظری، بلکه



به‌مثابه مبانی شکل‌دهنده به ساختارهای کنش اجتماعی و نهادی در میدان واقعی منازعه مورد تحلیل قرار می‌گیرند.

مبانی اخلاقی الهیات عملی در منازعات اجتناب‌ناپذیر

مسئله الهیات عملی دنبال کردن هدف و غایت الهیات فلسفی است؛ یعنی الهیات عملی متکفل می‌شود که هدف الهیات فلسفی را تأمین کند (Schleiermacher, 150, p. 187). ما هر قدر هم که منتقد مقولات، شاکله‌ها و استعاره‌های عصر خویش باشیم، ناگزیر به واسطه این امور می‌اندیشیم و قضاوت می‌کنیم (دوپره، ۱۴۰۱، ص. ۲۷)، لذا الهیات عملی به دنبال پاسخ به یک پرسش برآمده از نیازهای این عصر است، و آن پرسش این است که دین چگونه می‌تواند اعمال انسان را در شرایط معاصر هدایت کند (Illman & Alan, 2013, p. 48).

۱. کرامت انسانی و مسئولیت نسبت به دیگری

عقلانیت و آزادی به‌عنوان دو رکن بنیادین عصر روشنگری، در دو سده اخیر نظام جهانی را عمیقاً تحت‌تأثیر قرار داده‌اند. با گذشت زمان، چیرگی مفهوم آزادی بر عقلانیت موجب شد تا در منطق جدید، عبور از چهارچوب‌ها و مرزها مشروعیت یابد (غزالی‌فر، ۱۴۰۳). از منظر سازه‌انگاری، پیامد این رویکرد، ساخت هویت‌های جدیدی بود که در آن، هرگونه «دیگری» به‌ویژه طرف منازعه، به‌عنوان مانعی بر سر راه آزادی بی‌حدوحصر تعریف شد و مفهوم «کرامت انسانی» در سایه تقابل‌های هویتی به حاشیه رفت. در این فضای معنایی، سلب کرامت از دیگری، توجیه‌گر اعمال خشونت و نادیده‌گرفتن حقوق بنیادین او گشت. در چنین اوضاعی، رسالت الهیات عملی، بازسازی معنایی «کرامت» از یک مفهوم انتزاعی به یک «مرز اخلاقی» در تعاملات منازعه‌جویانه است. در این رویکرد، کرامت انسانی صرفاً یک اصل حقوقی نیست، بلکه اصلی عملیاتی است که مانع از فروکاستن دیگری به ابزاری برای رسیدن به اهداف منازعه می‌شود؛ چنان‌که برابری، حفظ عزت‌نفس و تکریم مطلق انسان‌ها، بستری برای جلوگیری از استثمار و تعدی فراهم می‌آورد (علیخانی، ۱۳۷۷، ص. ۲۱۵). بدین ترتیب، الهیات عملی با بازتعریف هویت کنشگران بر مدار «کرامت ذاتی»، روایت‌های دشمن‌ساز را به چالش کشیده و مانع از آن می‌شود که نابرابری‌های اجتماعی یا تعارضات سیاسی، مجوزی برای نقض حرمت انسانی طرف مقابل تلقی شود.

۲. عدالت / نفی ظلم و نسبت مقاومت با اخلاق

عدالت در الهیات اسلامی صرفاً فضیلت فردی نیست، بلکه معیار بنیادین سامان‌دهی حیات اجتماعی و سیاسی است. نسبت عدل و ظلم را می‌توان نسبت «ملکه و عدم» دانست؛ بدین معنا که ظلم در حقیقت فقدان عدالت است (صرامی، ۱۳۹۹، ص. ۲۹). عدالت را نقطه مقابل



جور نیز دانسته‌اند (سیدباقری، ۱۳۹۷، ص. ۴۳). قرآن کریم رسالت پیامبران را برپایی قسط معرفی می‌کند: «لَيَقُومَنَّ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید، ۲۵، ۱۴۴۵ق.) و مؤمنان را به مقاومت برای عدالت فرا می‌خواند: «كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ» (نساء، ۱۳۵، ۱۴۴۵ق.). همچنین، تأکید می‌کند که حتی دشمنی با دیگران نباید موجب خروج از عدالت شود: «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا؛ اَعْدِلُوا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ» (مائده، ۸، ۱۴۴۵ق.). از این منظر، نفی ظلم نیز لازمه عدالت است، زیرا خدا «لَا يَحِبُّ الظَّالِمِينَ» (آل عمران، ۵۷، ۱۴۴۵ق.) و «لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (بقره، ۲۵۸، ۱۴۴۵ق.). بنابراین، الهیات عملی در منازعات اجتناب‌ناپذیر نمی‌تواند نسبت به منشأ منازعه بی‌طرف باشد؛ منازعه‌ای که از سلطه، تجاوز و تضییع حق ناشی می‌شود، از نظر اخلاقی با منازعه‌ای که برای رفع ظلم و دفاع از کرامت انسان شکل می‌گیرد، یکسان نیست. بر همین اساس، مقاومت در برابر ظلم می‌تواند شأن اخلاقی داشته باشد. قرآن از یک‌سو اجازه نمی‌دهد مؤمنان در برابر ستم منفعل باشند: «وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ» (نساء، ۷۵، ۱۴۴۵ق.) و «أَذِنَ لِلَّذِينَ يَقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا» (حج، ۳۹، ۱۴۴۵ق.)، اما از سوی دیگر مقاومت را با قید اخلاقی همراه می‌سازد: «وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يَحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (بقره، ۱۹۰، ۱۴۴۵ق.). همچنین مقابله با ظلم باید متناسب باشد: «فَمَنِ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ» (بقره، ۱۹۴، ۱۴۴۵ق.). بنابراین، در منطق الهیات عملی، عدالت مبنای مقاومت است.

۳. وفای به عهد و قیود اخلاقی کنش در منازعه

وفای به عهد در الهیات اسلامی یکی از قیود اصلی اخلاقی کنش در منازعه است و نشان می‌دهد که حتی در وضعیت تعارض نیز مرزهای اخلاقی فرو نمی‌ریزند. قرآن به صراحت فرمان می‌دهد: «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مائده، ۱، ۱۴۴۵ق.)، «وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا» (اسراء، ۳۴، ۱۴۴۵ق.) و «وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ» (مؤمنون، ۸، ۱۴۴۵ق.). در منطق قرآن، پایبندی به پیمان صرفاً فضیلت فرعی نیست، بلکه نشانه ایمان و معیار صدق اخلاقی است؛ چنان‌که در آیه ۱۷۷ بقره «الْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا» در کنار ایمان، نماز و انفاق آمده است. حتی در روابط خصمانه نیز اصل بر وفای به عهد است: «إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا ... فَأَتَمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ» (توبه، ۴، ۱۴۴۵ق.) و نیز «إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ... فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ» (توبه، ۷، ۱۴۴۵ق.). این آیات نشان می‌دهند که وفای به عهد حتی با طرف منازعه نیز تا زمانی که او بر پیمان پایدار است، واجب اخلاقی است. از همین‌جا قیود اخلاقی کنش در منازعه روشن می‌شود: قرآن از یک‌سو اجازه تجاوز را نمی‌دهد — «وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يَحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (بقره، ۱۹۰، ۱۴۴۵ق.) — و از سوی دیگر، هرگونه مقابله را به اندازه و متناسب با ظلم محدود می‌کند:



«فَمَنْ اغْتَدَى عَلَيْكُمْ فَأَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اغْتَدَى عَلَيْكُمْ» (بقره، ۱۹۴، ۱۴۴۵ق.) و «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ» (نحل، ۱۲۶، ۱۴۴۵ق.). مهم‌تر آنکه اگر بیم خیانت از طرف مقابل وجود داشته باشد، قرآن حتی در این حالت نیز بر شفافیت و اعلام قبلی تأکید می‌کند: «فَأَنْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ» (انفال، ۵۸، ۱۴۴۵ق.)؛ یعنی پیمان باید آشکارا و نه از طریق فریب نقض شود. بنابراین، در منازعه اجتناب‌ناپذیر، الهیات عملی بر این اصل تکیه دارد که مقاومت و دفاع، تنها زمانی اخلاقی است که با وفای به عهد، پرهیز از غدر، رعایت تناسب، و حفظ کرامت انسان همراه باشد.

کارکردهای الهیات عملی در سطوح چهارگانه منازعه

الهیات عملی در مواجهه با منازعه، صرفاً به بیان توصیه‌های کلی اخلاقی بسنده نمی‌کند، بلکه می‌کوشد آموزه‌های الهیاتی مانند عدالت، کرامت انسانی، نفی ظلم، وفای به عهد، اصلاح ذات‌البین و حرمت تعدی را به قواعدی عملی برای تنظیم رفتار در وضعیت تعارض تبدیل کند. از این منظر، منازعه همواره یک واقعیت اجتماعی و سیاسی است، اما نحوه مواجهه با آن می‌تواند اخلاقی یا غیراخلاقی باشد. بنابراین، کارکرد الهیات عملی در سطوح چهارگانه منازعه آن است که در سطح پیشگیری، مانع از تشدید اختلاف‌ها و بازتولید خصومت شود؛ در سطح مدیریت، از گسترش خشونت و آسیب جلوگیری کند؛ در سطح حل، امکان توافق‌های محدود و عادلانه را فراهم سازد و در سطح تبدیل، به اصلاح روایت‌ها، روابط و ساختارهای مولد نزاع کمک کند. بدین ترتیب، الهیات عملی منازعه را نه صرفاً مسئله‌ای امنیتی، بلکه عرصه‌ای برای تحقق اخلاق، عدالت و مسئولیت دینی در زیست اجتماعی و سیاسی می‌فهمد.

۱. پیشگیری از منازعه (پیشگیری از تشدید و بازتولید)

پیشگیری از منازعه در الهیات عملی، ناظر به مرحله‌ای است که هنوز تعارض به بحران تبدیل نشده یا در حال بازتولید است. قرآن کریم بر پیشگیری از فتنه، تفرقه و اختلال در مناسبات اجتماعی تأکید دارد: «وَلَا تَفَرَّقُوا» (آل عمران، ۱۰۳، ۱۴۴۵ق.)، «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا» (آل عمران، ۱۰۳، ۱۴۴۵ق.) و «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى» (مائده، ۲، ۱۴۴۵ق.). این آیات ناظر به آن‌اند که یکی از کارکردهای مهم دین، جلوگیری از شکل‌گیری بذره‌های نزاع است؛ یعنی ایجاد همبستگی، اعتماد، شفافیت و سازوکارهای همیارانه پیش از آنکه اختلاف‌ها به خصومت تبدیل شوند. الهیات عملی در این سطح، اخلاق را به سطح نهاد، گفت‌وگو و سیاست‌گذاری اجتماعی می‌برد. این رویکرد نوعی فهم سازه‌نگارانه از مناسبات قدرت است که در آن سعی می‌شود ذهنیت بازیگران درباره به یکدیگر اصلاح شود. از منظر سازه‌نگاری، الهیات عملی در مرحله پیشگیری تلاش میکند با بازتعریف اخلاقی کنشگران، ادراک حاکم



بر طرفین از «تهدید» و «دشمنی» را به سمت اعتماد مسئولانه تغییر دهد. از منظر الهیاتی، وفای به عهد، پرهیز از ظلم، و رعایت حق دیگران نیز از ابزارهای اصلی پیشگیری‌اند؛ زیرا بسیاری از منازعات از نقض اعتماد و شکست تعهدات آغاز می‌شوند. قرآن هشدار می‌دهد: «إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (مائده، ۴۲، ۱۴۴۵ق.) و نیز «وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ» (اسراء، ۳۴، ۱۴۴۵ق.). در سطح عملی، این آموزه‌ها یعنی ایجاد سازوکارهای هشدار زود هنگام، شفافیت در ارتباطات، و تقویت نهادهای میانجی پیش از تشدید بحران. برای نمونه، در سنت اسلامی، توصیه به اصلاح ذات‌البین و پرهیز از سخن‌چینی و تحریک، دقیقاً کارکرد پیشگیرانه دارد. بنابراین، کارکرد الهیات عملی در این سطح آن است که منازعه را پیش از تبدیل شدن به بحران مهار کند و از بازتولید چرخه دشمنی جلوگیری نماید.

۲. مدیریت منازعه (مهار خشونت و کاهش آسیب)

در الهیات عملی، مدیریت منازعه نخستین و فوری‌ترین کارکرد مواجهه با وضعیت تعارض است؛ جایی که هدف، نه لزوماً پایان کامل نزاع، بلکه مهار خشونت و جلوگیری از گسترش آسیب‌هاست. قرآن در این باره بر رفتار آرام‌ساز و فروکاهنده تنش تأکید می‌کند: «دَفْعُ بِلَئِي هِيَ أَحْسَنُ» (فصلت، ۳۴، ۱۴۴۵ق.)، «وَلَا تَسْتَوِ الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ» (فصلت، ۳۴، ۱۴۴۵ق.) و نیز «وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا» (انفال، ۶۱، ۱۴۴۵ق.). این آیات نشان می‌دهند که حتی در وضعیت خصومت، کنش دینی باید به سمت کاهش شدت تعارض، کنترل هیجان، و جلوگیری از سقوط منازعه به خشونت کور حرکت کند. در این سطح، الهیات عملی به جای تحریک به انتقام، بر صبر، حلم، و حفظ حداقل‌های انسانی در تعاملات تأکید می‌گذارد. در چهارچوب تحلیلی سازه‌نگاری، الهیات عملی با کنترل روایت‌های خشونت‌زا، مانع از آن می‌شود که در ادراک کنشگران، «خصم» به «دشمن مطلق» تبدیل شده و فضای مدیریت عقلانی منازعه از میان برود. نمونه روشن این رویکرد را می‌توان در سیره پیامبر اکرم (ص) در صلح حدیبیه دید؛ جایی که با وجود نارضایتی برخی یاران، پذیرش یک توافق نابرابر ظاهری، مانع از جنگی گسترده و پرهزینه شد و امکان تنفس اخلاقی و سیاسی را فراهم کرد. در این معنا، مدیریت منازعه یعنی کاستن از دامنه خصومت از طریق خویشتن‌داری، کانال‌های ارتباطی، و ترجیح تدریج بر انفجار. در منابع شیعی نیز این منطق با توصیه به حلم، عفو و کنترل خشم تقویت شده است؛ چنان‌که قرآن مؤمنان را به «الْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ» (آل عمران، ۱۳۴، ۱۴۴۵ق.) می‌ستاید. پس کارکرد الهیات عملی در این سطح، تولید «آرامش حداقلی» برای جلوگیری از فروپاشی اخلاقی در متن منازعه است.

۳. حل منازعه (حل‌های محدود و موضوعی)

حل منازعه در الهیات عملی به معنای تلاش برای یافتن راه‌حل‌های موردی، محدود و



قابل قبول برای طرفین است، نه الزاماً رفع کامل همه ریشه‌های تعارض. قرآن در موارد اختلاف، داوری و اصلاح را توصیه می‌کند: «فَأُصْلِحُوا بَيْنَهُمَا» (حجرات، ۹، ۱۴۴۵ق.)، و در اختلافات خانوادگی نیز از سازوکار حکمیت سخن می‌گوید: «فَاتَّبِعُوا حَكْمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكْمًا مِنْ أَهْلِهَا» (نساء، ۳۵، ۱۴۴۵ق.). این نشان می‌دهد که منطق قرآنی، حل منازعه را از مسیر گفت‌وگو، داوری، و پذیرش سازوکارهای میانجی‌گرانه دنبال می‌کند. در الهیات عملی، این آموزه فقط به عرصه خانواده محدود نیست، بلکه می‌تواند به منازعات اجتماعی و سیاسی نیز تعمیم یابد؛ به‌ویژه در جایی که هدف توقف خون‌ریزی و بازکردن امکان توافق‌های حداقلی است. با تکیه بر مبانی سازه‌انگاری، الهیات عملی در فرایند حل منازعه به دنبال ساختن معنایی مشترک از مفاهیمی نظیر «عدالت» و «عهد» است تا بستر توافق میان کنشگران فراهم شود. از منظر الهیات عملی، چنین راه‌حلهایی زمانی مشروع‌اند که براساس عدالت نسبی، پرهیز از غدر، و حفظ اصل کرامت انسانی باشند. آیات «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» (حجرات، ۱۰، ۱۴۴۵ق.) و «وَأُصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ» (انفال، ۱، ۱۴۴۵ق.) نیز نشان می‌دهند که حل منازعه، صرفاً فنی سیاسی نیست، بلکه بخشی از وظیفه دینی برای بازسازی پیوندهای اجتماعی است؛ حتی اگر این بازسازی در مرحله نخست، محدود و موقت باشد.

۴. تبدیل منازعه



دوره دوم/ شماره ۲
پاییز و زمستان ۱۴۰۴

تبدیل منازعه در الهیات عملی، سطحی عمیق‌تر از مدیریت و حل است، زیرا در اینجا هدف، نه فقط مهار یا پایان تعارض، بلکه دگرگون کردن زمینه‌هایی است که منازعه را بازتولید می‌کنند. قرآن این منطق را در سطحی بنیادین چنین بیان می‌کند: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد، ۱۱، ۱۴۴۵ق.). این آیه نشان می‌دهد که تغییر پایدار، بدون دگرگونی در نگرش‌ها، روایت‌ها و ساختارهای درونی ممکن نیست. همچنین فرمان «كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ» (نساء، ۱۳۵، ۱۴۴۵ق.) و «اغْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ» (مائده، ۸، ۱۴۴۵ق.) بیانگر آن است که تبدیل منازعه، مستلزم عبور از منطق سلطه به منطق عدالت است. در این سطح، الهیات عملی به بازخوانی ریشه‌های فرهنگی، هویتی و نهادی تعارض می‌پردازد. از دیدگاه سازه‌انگاری، تبدیل منازعه تنها از طریق تغییر هویت‌های خصمانه و بازسازی ساختارهای معنایی ممکن است که الهیات عملی با تکیه بر مفاهیم اخلاقی متعالی، آن‌ها را در افق صلح بازخوانی می‌کند. در منابع شیعی، به‌ویژه در نهج‌البلاغه، عدالت به‌مثابه پایه سامان سیاسی و اجتماعی مطرح است؛ چنان‌که در نامه ۵۳ به مالک اشتر، امام علی (ع) بر رعایت عدالت، پرهیز از خودکامگی، و توجه به طبقات فرودست تأکید می‌کند. این رویکرد نشان می‌دهد که اگر ساختار قدرت تبعیض‌آمیز و غیرعادلانه باشد، منازعه به‌طور مکرر بازتولید خواهد شد. بنابراین، تبدیل منازعه در الهیات عملی یعنی اصلاح روایت‌های

دشمن‌ساز، بازسازی اعتماد، تغییر الگوهای نابرابر رابطه، و حرکت از تقابل هویتی به سوی تعامل عادلانه. برای مثال، در منازعات طولانی‌مدت، تغییر زبان رسمی از «حذف طرف مقابل» به «به رسمیت شناختن حقوق طرف مقابل» خود نشانه‌ای از آغاز تبدیل منازعه است.

جدول ۲- کارکردهای الهیات عملی در سطوح چهارگانه منازعه با تبیین سازه‌انگاران

سطح منازعه	کارکرد سازه‌انگاره	کارکرد الهیات عملی
پیشگیری	بازسازی ادراک طرفین از تهدید، دشمنی و اعتماد	کاهش زمینه‌های اخلاقی و ذهنی منازعه از طریق عدالت، کرامت، وفای به عهد و اصلاح ذات‌البین
مدیریت	کنترل روایت‌های خشونت‌زا و جلوگیری از تبدیل خصم به دشمن مطلق	مهار خشونت، کنترل خشم، رعایت تناسب و جلوگیری از تعدی
حل	ساختن معنای مشترک از عدالت، عهد، مصالحه و حق	تاکید بر داوری عادلانه، مصالحه، وفای به عهد و توافقی‌های محدود
تبدیل	تغییر هویت‌های خصمانه، روایت‌های تاریخی و ساختارهای معنازا	اصلاح ریشه‌های اخلاقی و اجتماعی منازعه و بازسازی روابط



دوره دوم/ شماره ۲
پاییز و زمستان ۱۴۰۴

بازخوانی سطوح کاهش منازعه در وضعیت اجتناب‌ناپذیری نزاع

در وضعیت‌هایی که نزاع به لحاظ اجتماعی، سیاسی یا ساختاری اجتناب‌ناپذیر می‌نماید، الهیات عملی از کارکرد حل‌گرایانه به سمت کارکرد مدیریتی و راهبردی تغییر جهت می‌دهد. در اینجا، مسئله اصلی نه حذف کامل اختلاف، بلکه بازتنظیم هویت‌ها، مدیریت میدان بازی و جلوگیری از فروپاشی بسترهای تعامل است. با نگاهی سازه‌انگارانه، در این وضعیت الهیات عملی اولویت‌های عملیاتی خود را بر پنج رکن بنیادین استوار می‌سازد: ۱. جلوگیری از خشونت نامتناسب؛ ۲. صیانت از کرامت و حقوق طرفین؛ ۳. حفظ مجاری گفت‌وگو؛ ۴. ممانعت از بازتولید روایت‌های دشمن‌ساز؛ و ۵. ایجاد ظرفیت لازم برای تبدیل منازعه در آینده.

۱. جابه‌جایی اولویت‌ها در برابر طرف غیرهمکار

وقتی طرف مقابل از منطق همکاری خارج شده است، الهیات عملی به‌مثابه چهارچوبی تحلیلی، اولویت را از اقناع فوری به مهار رفتارهای مخرب و حفظ موازنه تغییر می‌دهد. در این وضعیت که در ادبیات اسلامی از آن با عنوان «مقاومت» یاد می‌شود، کارکرد الهیات عملی تولید واقع‌گرایی راهبردی است؛ به‌گونه‌ای که کنشگر، بدون آنکه درگیر خوش‌بینی‌های ساده‌انگارانه شود، به حفظ مرزهای عقلانی و اخلاقی رابطه می‌پردازد تا مسیر آینده برای

بازسازی رابطه بسته نماند. مقاومت فعال در گفتمان اسلامی، ایستادگی به همراه کنشگری است، به طوری که طرف متخاصم نتواند در گسترش و توسعه منازعه به هدف خود برسد (انصاری بارده و جاودانی مقدم، ۱۴۰۰، ص. ۱۰۷). البته مقاومت در برابر هر پدیده اجتماعی نیازمند توجه به لوازم و ابزار آن است (فرمی یاف و همکاران، ۱۳۹۹، ص. ۱۹۷)، لذا مقاومت در سطح منازعه یا پیش از خشونت، متفاوت از مقاومت در سطح جنگی است.

در وضعیت اجتناب ناپذیری نزاع، ترتیب کارکردهای چهارگانه الهیات عملی تغییر می کند. در وضعیت عادی، پیشگیری مطلوب ترین سطح است؛ اما هنگامی که نزاع بالفعل شده و طرفی نیز همکاری نمی کند، مدیریت منازعه به اولویت نخست تبدیل می شود، زیرا هدف فوری جلوگیری از خشونت نامتناسب و مهار گسترش بحران است. پس از آن، پیشگیری از تشدید و بازتولید نزاع اهمیت می یابد؛ یعنی حفظ حداقل قواعد تعامل، جلوگیری از چرخه انتقام و کنترل روایت های دشمن ساز. در مرحله بعد، حل محدود منازعه قرار می گیرد که به دنبال توافقات مقطعی و موضوعی برای کاهش تنش است، حتی اگر ریشه های اختلاف همچنان باقی بماند. در نهایت، تبدیل منازعه به عنوان افق بلندمدت مطرح می شود؛ سطحی که در آن با تغییر روایت ها، هویت ها و الگوهای تعامل، امکان گذار تدریجی از خصومت به همکاری فراهم می شود. از منظر سازه انگاری، این ترتیب نشان می دهد که الهیات عملی در وهله نخست بر مدیریت معناها و هویت های درگیر تمرکز می کند تا از تثبیت «دشمنی مطلق» جلوگیری کرده و زمینه را برای تحول تدریجی روابط فراهم سازد.

۲. پیامدهای عملی این جابه جایی

این جابه جایی اولویت ها، پیامدهای عینی در میدان منازعه دارد. نخست اینکه کارکرد الهیات عملی به سطح حداقل های الزام آور نظام مند منتقل می شود؛ یعنی به جای تمرکز بر صلح کامل، بر حفظ ساختارهای حداقلی زیست انسانی، وفای به عهد و کنترل خشونت تمرکز می کند تا نظم سیاسی و اجتماعی به کلی از هم نپاشد. دوم آنکه این رویکرد به طراحی راهبردهایی منجر می شود که به جای پیروزی مطلق، بر کنترل تنش، حفظ امنیت غیرنظامیان و تداوم کانال های گفت و گو استوار است. چنان که آرای گالتونگ درباره «صلح منفی» نشان می دهد، تحقق توقف خشونت خود یک دستاورد راهبردی برای حرکت به سوی ظرفیت های عمیق تر صلح است (گل باغ و مرشدی زاد، ۱۴۰۳، ص. ۴). در نهایت، این بازخوانی نشان می دهد که الهیات عملی در وضعیت بن بست، نه به توصیه ای منفعل، بلکه به منبعی برای حفظ عقلانیت «کنش» در دل بحران بدل می گردد که مانع از بازتولید چرخه های مخرب نفرت می شود.



جدول ۳- اولویت‌بندی سطوح کاهش منازعه در وضعیت اجتناب‌ناپذیری نزاع با رویکرد الهیات عملی

سطح کاهش منازعه	کارکرد الهیات عملی	هدف عملی
مدیریت منازعه	مهار خشونت، حفظ مرزهای کنش، جلوگیری از واکنش‌های انتقام‌جویانه	کنترل بحران و جلوگیری از گسترش آسیب
پیشگیری از تشدید	مهار روایت‌های دشمن‌ساز، حفظ حداقل قواعد تعامل و گفت‌وگو	جلوگیری از بازتولید چرخه خصومت
حل منازعه (محدود)	تسهیل توافق‌های موضوعی، میانجیگری و ایجاد فهم مشترک	کاهش تنش و تثبیت ترتیبات موقت
تبدیل منازعه	بازسازی هویت‌ها و معناهای رابطه، تقویت روایت‌های همزیستی	فراهم کردن امکان صلح پایدار در بلندمدت

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف تبیین کارکردهای الهیات عملی در شرایط منازعه اجتناب‌ناپذیر انجام شد. یافته‌های این تحقیق نشان داد که در وضعیت‌های انسداد سیاسی و اصرار طرف مقابل بر خصومت، الگوی سنتی کاهش منازعه که پیشگیری را مقدم می‌داند، کارایی خود را از دست می‌دهد و ضرورت دارد «مدیریت منازعه» با اولویت مهار خشونت و صیانت از کرامت انسانی در اولویت نخست قرار گیرد. دستاورد علمی این مقاله در سه محور خلاصه می‌شود: نخست، تعریف عملیاتی منازعه اجتناب‌ناپذیر و ارائه شاخص‌های مواجهه واقع‌گرایانه با آن؛ دوم، ارائه الگوی پل‌زنی میان آموزه‌های وحیانی و چارچوب سازه‌انگاری برای نشان دادن چگونگی مداخله الهیات عملی در بازسازی هویت طرفین نزاع؛ و سوم، ترسیم تمایز روش‌شناختی میان توصیه‌های اخلاق کاربردی و بسترهای کنش محور الهیات عملی. درنهایت، این پژوهش نشان داد که الهیات عملی می‌تواند به‌عنوان ابزاری راهبردی، از تبدیل مخاصمات به جنگ‌های وجودی و بی‌پایان جلوگیری کرده و امکان برقراری صلح در آینده را از طریق حفظ عهد و کرامت انسانی زنده نگه دارد. پژوهش‌های آتی می‌توانند کارآمدی این مدل پیشنهادی را در مطالعات موردی تاریخی و معاصر خاورمیانه مورد سنجش تجربی قرار دهند. در این پژوهش، از نظریه سازه‌انگاری نه به‌عنوان یک مکتب فلسفی یا هنجاری سکولار، بلکه صرفاً به‌عنوان چارچوبی تبیینی و ابزار روش‌شناختی استفاده شده است. سازه‌انگاری به ما کمک می‌کند



تا بفهمیم چگونه هویت‌ها، منافع و مفهوم «دشمنی» از طریق روایت‌ها و معناها ساخته می‌شوند. الهیات عملی در این میان، نقش منبع تغذیه معنایی و هنجاری را ایفا می‌کند. منطق پل‌زنی میان این دو به این ترتیب است که گزاره‌های دینی (مانند نفی ظلم یا کرامت تکوینی انسان)، معنای مشترکی ایجاد می‌کنند که در ساختار اجتماعی و ادراکی بازیگران مداخله کرده، بازنمایی آن‌ها از «دیگری» را تغییر می‌دهد و بدین ترتیب، مانع از تثبیت هویت دشمن مطلق می‌شود. این فرایند، یک مداخله عملی معناساز در بستر سازه‌انگاری است و نه ادغام مبانی معرفت‌شناختی دین و سکولاریسم.

در جهان امروز ما با شتاب تمام به سوی ساختار کاملاً متفاوتی از قدرت در حرکتیم (تافلر و تافلر، ۱۴۰۲، ص. ۴۵)، به همین سبب زمانی که به تاریخ نگاه می‌کنیم باید علاوه بر ارائه گذشته، آن را تفسیر کنیم (آرنولد، ۱۴۰۰، ص. ۲۰) و الهیات عملی کمک می‌کند تا با درس‌گرفتن از رخداد‌های تاریخی برای مسائل امروز جهان فکر کنیم. الهیات عملی می‌گوید احکام عملی و اصول عملی را باید از دین گرفت و براساس متن وحیانی اولویت‌های عملی را مشخص کرد و آن‌ها را در زندگی به‌عنوان راهنما قرار داد (اکبری، ۱۴۰۲، ص. ۸۲). زمانی که از منازعات سیاسی صحبت می‌کنیم، یعنی شرایطی که هنوز موضع طرفین منازعه به جنگ و قهر ختم نشده است. در چنین شرایطی رابطه «من - آن» شکل متعارفی از رابطه سوژه - ایزه است که در آن هریک از طرفین دیگری را شناسایی می‌کند، لذا نمی‌توان این رابطه را به صورت یکسویه پدید آورد (رسولی‌پور، ۱۴۰۵، ص. ۱۱۳-۱۱۴) و این نکته مسئله اصلی این پژوهش بود. در ادبیات مباحث صلح و حل منازعه چهار سطح کاهش منازعه بیان شده است که عبارتاند از: پیشگیری، مدیریت، حل و تبدیل منازعه. در این پژوهش به این مسئله پرداخته شد که در منازعات اجتناب‌ناپذیر که یکی از طرفین منازعه خواستار کاهش منازعه نباشد و مسیر کاهش منازعه را دشوار سازد یا حتی تلاش کند آن را به سمت درگیری هدایت کند، الهیات عملی چگونه می‌تواند به ادامه‌یافتن مسیر کاهش منازعه کمک کند. در ادامه بیان شد که الهیات عملی براساس آموزه‌های الهیاتی که ناظر بر حفظ کرامت انسانی و بیشترین خیر برای انسانهاست، در این شرایط با استفاده از ابزارهای خود، اولویتها در سطوح کاهش منازعه را تغییر می‌دهد. در منازعات اجتناب‌ناپذیر، ترتیب سطوح کاهش منازعه تغییر می‌کند و مدیریت منازعه در اولویت قرار می‌گیرد. از منظر سازه‌انگاری، الهیات عملی با بازتعریف معناها، هویت‌ها و روایت‌های منازعه، از تثبیت دشمنی‌های مطلق جلوگیری کرده و امکان‌گذار تدریجی از خصومت به تعامل را فراهم می‌کند. الهیات عملی رویه‌ها و ساختارهایی ایجاد می‌کند که در عمل به کاهش منازعه کمک می‌کند. یکی از این رویه‌ها ایده مقاومت است که در کشورهای مسلمان منطقه غرب آسیا شکل گرفت. مقاومت در یک نگاه اقدامی در



مقابل جنگ و درگیری است اما در سطحی دیگر، رویه‌ای برای مدیریت منازعه با طرفی است که مسیرهای گفت‌وگو و تعامل را محدود ساخته یا با زیاده‌خواهی آن را بسته است. این ایده در کنار گفت‌وگو و روایت‌سازی از روندهای مهمی هستند که هم در متون مقدس و هم در سیره پیامبر اکرم (ص) قابل مشاهده است. زمانی که چنین روندی در نسبت با طرف متخاصم شکل می‌گیرد، الهیات عملی با ایجاد ساختارهایی به تثبیت این روند کمک می‌کند. در منازعات سیاسی و بین‌المللی این ساختارها می‌توانند در سطوح ملی یا فراملی باشند. الهیات عملی همچنین این فرصت را در اختیار ما قرار می‌دهد تا با تأکید بر وجوه مشترک میان ادیان و انسانها از تشدید منازعه جلوگیری و مسیرهایی برای حل تدریجی منازعات گشوده شود. اصل کلمه «سواء» یکی از فرصتهایی است که الهیات عملی در سطح سیاسی و بین‌المللی در اختیار ما قرار می‌دهد. سواء ارزش ذاتی صلح را می‌رساند؛ یعنی این چنین نیست که صلح برای چیز دیگری خواسته شود، بلکه پیشفرض ما این است که می‌خواهیم در صلح زندگی کنیم و صلح به ذاته مطلوب است (حقانی فضل و صادق‌نیا، ۱۳۹۸، ص. ۱۰۱). ماجرای مباحله درسی مهم برای جهان معاصر دربردارد؛ آنجا که پس از لغو مباحله پیامبر اکرم (ص) اهل کتاب را به «کلمه سواء» فراخواندند: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» (آل عمران، ۶۴، ۱۴۴۵ق). در واقع کلمه سواء پاسخی بود که پیامبر اکرم به جای پیشنهاد مباحله دادند (رفیعی موحد، ۱۴۰۱، ص. ۷۵). «کلمه سواء» به معنای اصل مشترک و برابر میان طرفین است؛ اصلی که بر محور توحید و نفی سلطه انسان بر انسان شکل می‌گیرد. این مفهوم، الگویی الهیاتی برای سامان‌دهی روابط در جهانی متکثر ارائه می‌دهد؛ الگویی که به‌جای تمرکز بر اختلافات، بر اشتراکات بنیادین تأکید کرده و امکان همگرایی را فراهم می‌سازد. در چنین چهارچوبی، الهیات عملی می‌تواند با برجسته‌ساختن این اصول مشترک، از شکل‌گیری سلطه و ظلم میان گروه‌ها جلوگیری کند و زمینه همکاری میان جوامع مختلف را فراهم آورد؛ رویکردی که برای نظم جهانی معاصر، بیش از هر زمان دیگری ضروری به نظر می‌رسد.

فهرست منابع

- آخویان، م. ع. و نکونام، س. (۱۴۰۵). الگوی سه‌گانه اخلاق محور در تعامل با غیرمسلمانان؛ از نظریه قرآنی تا قانون اساسی. فصلنامه پژوهشهای اخلاقی، ۳ (۱۶)، ۵-۲۴.
- آرنولد، ج. ا. (۱۴۰۰). تاریخ. (احمدرضا تقاء، مترجم). نشر ماهی.
- اسمیت، ج. ک. (۱۴۰۱). چگونه سکولار نباشیم؟ (حامد قدیری، مترجم). نشر ترجمان.
- اکبری، ر. (۱۴۰۲). الهیات عملی ظرفیتها و چالشها. بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس



رضوی.

انصاری بارده، ر. (۱۴۰۳). الهیات عملی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران؛ چالش با نظم جهانی، فرصتها و تهدیدها. (رساله دکتری). دانشگاه امام صادق (ع). تهران. ایران. قابل بازیابی از گنج، پایگاه اطلاعات علمی ایران (ایراندک):

<https://ganj.irandoc.ac.ir/#/articles/7/d328e8fa1a989631c56b79c92b435d5>.

انصاری بارده، ر. و جاودانی مقدم، م. (۱۴۰۰). مفهوم راهبرد مقاومت فعال در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه علمی راهبرد، ۳۰ (۱)، ۱۰۱-۱۲۷.

انواری، م. ج. (۱۳۹۹). الهیات. مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی. بازیابی شده از: <https://www.cgie.org.ir/fa/article/225675/%D8%A7%D9%84%D9%87%D-B8%C%D8%A7%D8%AA>.

تافلر، ا. و تافلر، ه. (۱۴۰۲). به سوی تمدن جدید سیاست در موج سوم. (محمد رضا جعفری، مترجم). نشر نو.

جوادى ارجمند، م. ج. و متین جاوید، م. (۱۳۸۷). بررسی نقش حل و فصل منازعه در روابط بین الملل. فصلنامه سیاست، ۳۸ (۱)، ۱۵-۳۸.

چول هان، پ. (۱۴۰۲). جامعه فرسودگی، جامعه شفافیت. (محمد معماریان، مترجم). نشر ترجمان.

حقانی فضل، م. و صادق نیا، م. (۱۳۹۸). راهحلی مؤمنانه برای زیست در دنیای مدرن: تحلیلی بر گفت و گوی ادیان. فصلنامه معرفت/ادیان، ۱۰ (۴)، ۹۱-۱۱۱.

دوپره، ل. (۱۴۰۱). روشنگری و بنیادهای فکری فرهنگ مدرن. (سید مسعود آذر فام، مترجم). ققنوس.

دهقانی فیروزآبادی، ج. (۱۳۸۲). تحول نظریه‌های منازعه و همکاری در روابط بین‌الملل. پژوهش حقوق عمومی، ۵ (۸)، ۷۳-۱۱۷.

رسولپور، ر. (۱۴۰۵). راهی جز گفتگو نیست؛ مبانی دین گفتوگویی در اندیشه و عمل امام موسی صدر. مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امام موسی صدر.

رفیعی موحد، م. (۱۴۰۱). بررسی تفسیری احتمال تعارض آیه «لا إکراه فی الدین» با آیه مباهله. نشریه علمی مطالعات تفسیری، ۱۳ (۵۱)، ۶۷-۸۶.

سیدباقری، ک. (۱۳۹۷). عدالت سیاسی در قرآن کریم. پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. صباغیان، ع. (۱۳۷۶). نقش میانجیگری در حل و فصل اختلافات بین‌المللی. مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

صرامی، س. ا. (۱۳۹۹). قاعده فقهی نفی ظلم در قرآن کریم. دوفصلنامه علمی - پژوهشی



دوره دوم/ شماره ۲
پاییز و زمستان ۱۴۰۴

قرآن، فقه و حقوق اسلامی، ۱۲ (۱۲)، ۲۷-۵۶.
 علیخانی، علیاکبر (۱۳۷۷). کرامت انسانی در سیره سیاسی امام علی (ع). فصلنامه فرهنگ، ۲۷-۲۸، ۲۱۵-۲۲۸.
 غزالیفر، ع. (۱۴۰۳). (ر. انصاری بارده، مصاحبه کننده)
 قرآن کریم. (۱۴۴۵ق.). آیات متعدد، مجمع الملک فهد.
 گل‌باغ، م. م. و مرشدی‌زاد، ع. (۱۴۰۲). صلح مثبت در چشم‌انداز نظری. فصلنامه مطالعات راهبردی، ۲۷ (۱)، ۷-۲۸.
 فرمی‌باف، ح؛ خواجه‌پور، ک؛ و عاصی، ا. (۱۳۹۹). ادبیات مقاومت از منظر قرآن و روایات. سیاست دفاعی، ۲۹ (۱۱۲)، ۱۶۷-۱۹۹.
 مجتهدزاده، پ. و ربیعی، ح. (۱۳۸۸). بررسی الگوهای حل و فصل منازعات و ارائه مدل بهینه حل منازعات سرزمینی. فصلنامه بین‌المللی ژئوپلیتیک، ۵ (۱۴)، ۱-۲۸.
 مشیرزاده، ح. (۱۳۹۹). تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل. انتشارات سمت.
 واعظی، م. (۱۳۸۴). مبانی نظری میانجیگری در مناقشات بین‌المللی. فصلنامه دانشنامه حقوق و سیاست، ۱ (۲)، ۱۱-۳۶.
 ونت، ا. (۱۳۸۴). نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل. (حمیرا مشیرزاده، مترجم). دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

Adler, E. (1997). Seizing the Middle Ground: Constructivism in World Politics. *European Journal of International Relations*, (3), 319-363.
 Azar, E. E., & Burton, W. J. (Eds.) (1986). *International Conflict Resolution: Theory and Practice*, Boulder. Macmillan.
 Coser, L. A. (1956). *the funetions of Social Conflict*. the free press.
 Illman, R., & Alan, W. S. (2013). *Theology and the Arts: Engaging Faith*. Routledge
 Miller-McLemore (Eds.) (2012). *Introduction: the contributions of practical theology*. In *The Wiley-Blackwell Companion to practical theology*. Blackwell.
 Wendt, A. (1998). On Constitution and Causation in International Relations. *Review of International Studies*, (24), 101-117.
 Ryan, S. (2009), *Conflict transformation: Reasons to be modest*. In *Handbook of conflict Analysis and Resolution*. Routledge Taylor & Francis



Group.

Schleiermacher, F. (1850). *Brief Outline Of the Study of Theology*. William Farrer (tr.). T. & T. Clark.

Smith, G. C. (1966). *A comparative analysis of some conditions and consequences of interorganizational conflict* (Vol. 10, No. 4). Administrative Science Quarterly.



دوره دوم / شماره ۲
پاییز و زمستان ۱۴۰۴